



۲۰۲۰/۰۱/۱۸



دوکتور محمد اکبر یوسفی

تعصب را چگونه تعبیر می کنیم؟

یکی از مهمترین و با نفوذترین فیلسوفان قرن بیستم، "کارل رابینوند پوپر" در سال ۱۹۷۴م در یک صحبت، گفته است:

"... یک راهی به فلسفه وجود دارد که خیلی واضح است، و آن اینکه ما همه، پیشداوری فلسفی داریم."

آن فیلسوف معروف از موجودیت یک لیست طولانی از "پشداوری ها" از جمله از "پشداوری راسیستی" و "پشداوری طبقاتی"، به عنوان نمونه، نام می برد. همین کلمه "پشداوری" همچنان با کلمات "تعصب" و



Marie von Ebner-Eschenbach

"تبعیض" مترادف شناخته می شود. برای نسل جوان توصیه می گردد، که در قدم اول به توضیح مفاهیم برای مردم توجه داشته باشند و از جانب دیگر در سیستم اداره "سیاسی - حقوقی" و تعلیمات عامه در جامعه، در فکر اصلاحات و "روشنگری" باشند، تا شود که با درک ماهیت مضر تمایلات

منفی، بعضی از برداشت ها و عادات که در عین زمان با ساختار جامعه، عنعنات و هم عقمانی های مزمن، مرتبط بوده می تواند، از طریق روشنگری و وضع قوانین، به اصلاحات لازم قدم به قدم پرداخته شود. تنها اگر با اظهارات عام "شکایت آمیز" بطور نمونه گفته شود که "تعصب مردود" است، زیرا تباه کننده است، چنین یک موقف، جامعه را به حل مسائل نمی رساند. وقتی به قول "پوپر" همه، به نحوی از انحاء، "با پیشداوری" ملوث اند، حل چنین معضلات با "شعارهای گمراه کننده" نمی تواند، ریشه کن گردد. لازم است تا اولاً مفهوم "تعصب" را با تمام کلمات مترادف و مشابه احتمالی آن مشخص ساخت و بعد در برخورد با "متعصب" نیز از احتیاط و دقت کار گرفت. در صورتی که تعبیر کلمات در چوکات "قانون" جزا، تعریف و تشخیص نشده باشد، حکم این و آن از جانب افراد مغرض، فقط سبب نا آرامی در جامعه شده می تواند و بس. حتی اگر مدعی، در استعمال این چنین مفاهیم هدف تبلیغاتی سیاسی به نفع گروه خود داشته باشد، و بدون ثبوت بخواهد بر دیگران مهر بزند، چنین حرکت باید از جانب مراجع قانونی قابل جلوگیری باشد. نویسنده می گوید، تا در صورت امکان، بر جوانب مختلف این مفاهیم، تا حدی روشنی بیندازد. "انٹی سیمیتیزم" و "راسیزم"، که در قرون متمادی باهم وجوه مشترک داشته است، در عین حال از تمایلات و احساس "کینه" بیگانه و عمدتاً از اصول عقاید "مذهبی" و هم از ریشه های "نژادی"، آب می خورد. تحقیقات "ضد سیمیتیزم"، بطور مثال، بطور متداوم پدیده ها و مفاهیم دو هزار و پنجصد ساله را هم با مشخصات آن، تحت مطالعه و مباحثه قرار می دهند. با وجود موجودیت عناصر متمایل به همجو افکار انحرافی، در برخی از سیستم ها، خاصاً پس از ختم جنگ دوم جهانی، مؤفقت های زیادی، ثبت تاریخ شده است.

"ماری فن ایبنر - ایشنبخ" (متولد ۱۳ سپتمبر ۱۸۳۰م، وفات ۱۲ مارچ ۱۹۱۴م) یک نویسنده اتریشی و نماینده "ریالیزم" و از مهمترین حکایت کنندگان قرن نوزده، اصطلاح "پشداوری" و "تعصب" را در مقایسه با حکم قضا، چنین تعریف کرده است:

« قضاوت، خود برای رد اجازه می دهد، اما پیشداوری هیچگاه، چنین فرصت را نمی دهد. » این بدان معنی است، که حکم قضا پس از تدویر محکمه صورت می گیرد، که دلایل، "فکت ها" و موضعگیری های هر طرف، یعنی موقف "مدعی" و "مدعی علیه" شنیده می شود و بعد بر مبنای قانون اجتماع معینه، حکم صادر می گردد. حکم اولی باز در مراحل عالی تر، حق

اعتراض دارد اما در برابر پیشداوری (قضاوت قبلی) که از چشمه "مطلق گرایی" آب می خورد، چنین شانسی داده نمی شود، بدین معنی که بدون "تدویر محکمه" یک حکم "ثابت" و غیر قابل تغییر صادر می گردد. مدعی و مدعی علیه شنیده نمی شود.



"تعصب" از جمله مفاهیمی است، که در زبان های خارجی هم با کلمات مترادف متعدد و با کثرت افاده شده می تواند. قبل از اینکه به توضیح مفاهیم بعضی از کلمات مترادف پردازیم، می خواهیم بخشی از این کلمات با هم مرتبط را لیست کنیم: "تعصب" می تواند با این کلمات مترادف قابل ذکر باشد: (تبعیض، سرسختی در عقیده، کوفه فکری، عقیده دینی، جزمی، غرض، غرض ورزی، قضاوت، تبعیض آمیز، عمل تبعیض آمیز، خسارت و ضرر، تبعیض بکار بردن، پیشداوری، عدم تحمل، کینه علیه بیگانه، اصول عقاید و غیره و غیره) حال توجه خوانندگان محترم را به این واقعیت جلب می نمایم، که چه کسی قادر خواهد بود، که بدون در نظر داشت یک وضعیت عینی مشخص، تعریف و تعبیر واحد را در ذهن داشته باشد، تا به راحت به هر جا و بر پیشانی هرکس که بخواهد، بچسباند. عام گویی هم، انسان را به هدف مطلوب نمی رساند. وقتی اگر یک شخص انفرادی بگوید که او "مخالف دیکتاتوری است."، به یقین که نه کدام کشف نو است و نه هم با این شعار جامعه تغییر خواهد کرد. حتی "دیکتاتورها" هم نمی خواهند که با این صفت وارد میدان سیاست شوند. "دیکتاتوری" فردی و انحصاری، را بدون تذکر همچو کلمات، به پیش خواهند برد.

یک جامعه زمانی می تواند، اتباع آنرا از اشکال انحرافات نجات دهد، که سطح تعلیمی و آموزشی اتباع آنرا رشد و انکشاف دهد. "ماری فن ایبیر - ایشنیک"، از خود می پرسد که: «چه چیز را انسان ها با علاقه حماقت می دانند؟، آن یک فکر روشن و درخشان را که نمی فهمند.» در جای دیگر می گوید، که «تابناک تران از روی خرد گذشت می کنند! یک حقیقت غمگین، که حاکمیت حماقت را، در دنیا، تهداب می گذارند.»

در قدم اول، معقول شمرده خواهد شد، اگر نویسنده حین استعمال این کلمه، روشن سازد، که او کدام کلمه مترادف را در نظر دارد و با این کلمه چه مفهومی را می خواهد انتقال دهد. توجه لازم باید به ماهیت مبذول گردد. ما بارها، از "ریفرماسیون"، تجدد ("مدرنیزیشن") و روشنگری (اکتشاف) در اروپا یادآور شده ایم، که در نتیجه "انقلاب فرانسه" پیروز می گردد و تا تقلیل و تنزیل قدرت رهبری "روحانیون کلیسا"، "حکومت های "سیکولار" و بتدریج، "دیموکراسی" بار دیگر پس از قریب دو هزار سال بعد از شکست اولین تلاش "دیموکراسی در آتن"، "طرفدار" کسب کرده است. این نویسنده تأکید می ورزد، که "ریفرماسیون"، "رنسانس" و همه تغییرات در سیستم سیاسی - اداری، در اروپا، در همکاری متقابل، بین "روحانیون مذهبی" و دیگر تحول طلبان سیاسی - علمی غیر "روحانی" ممکن گردیده است، تا "سیکولاریزم" در حکومتداری، مؤفّقانه تطبیق گردد. در جوامع چون افغانستان هم چنان، غیر ممکن است، که تحولات مشابه، بدون همکاری "روحانیون"، با دیگر محافل صورت پذیرد. "البرت آینشتاین" که در قریب به یکصد سال قبل، مانند سائر "فیلسوفان" اروپائی و امریکائی، از آزادی بیان "بهرمند" بوده اند، برای کمک به پروسه ثبات، تلاش می ورزیده است، تا بین علم و مذهب، همزیستی را ممکن سازد. نابغه نیمه دوم قرن نوزده و نیمه اول قرن بیست، درین رابطه، چنین افاده می کند: «در صورتی که خدا جهان را خلق کرده باشد، به یقین که این غم اساسی را نداشته است، که ما آنرا فهمیده بتوانیم.»

چنین بنظر می رسد که با وجود تفاوت میان عقاید دینی و نتایج علمی، "آینشتاین" کوشیده است، تا بین "علم" و "مذهب" یک نوعی از رابطه و همکاری میان علمای دین و دانشمندان علوم طبیعی، برقرار نماید. او چنین افاده می کند: «علم بدون مذهب فلج است، مذهب بدون علم کور است.» یکی از اظهارات معروف او این بوده است، که گفته است که "خدا با مکعب بازی نمی کند" (**Gott** **würfelt** **nicht**) بدین معنی که تصمیم "خدا"، تابع احتمالات نیست. این افاده مباح ث جدی را، بین

"فریکدانان" به راه انداخت. در آنزمان "مذهبیون" ازین "تابغه آینشتاین" امید داشته اند، که او حتماً به وحدانیت "خدا" معتقد

بوده است. (فرض کنیم که هدف از "تعصب"، "سرسختی در عقیدت مذهبی" باشد و به کسی چنین صفت منسوب گردد، طبق معمول چنین کس را، "متعصب" می نامند. "متعصب" در اجتماع، چه موقفی خواهد داشت؟ در قدم اول این حق فرد آزاد است، که با چه سختی، بکدام دین ایمان می آورد و تا چه اندازه از اوامر دینی خود پیروی می کند. انسان در انتخاب عقیده آزاد است. علاوه از اینکه معتقدین، که با نحوه های مختلف، تبارز به عقیدت نشان می دهد، و حق زندگی در اجتماع کلتوری دارند، غیر معتقدین نا منظم انفرادی و یا سازمان یافته هم چنان وجود دارند، که مستحق زندگی اند. اما پیرو هر عقیده و مذهب هم چنان، باید



بداند که درین دنیا، ادیان متعدد هم وجود دارد، علاوه از اینکه همزیستی و تفاهم بین پیروان ادیان مختلف هم، در زندگی صلح آمیز لازم است. باید همه پیروان دین هم، بدانند، که انسان های غیر معتقد به کدام دین هم حق زندگی دارند و تفاهم در مناسبات اجتماعی با آنها، ضروری است. چنین فضای همزیستی، باید در وجود یک دولت تحقق یابد، که فضای امن و صلح آمیز را، برای همه تضمین نماید و از آن حراست کند. بناءً فرض کنیم که یک انسان معتقد از نظر دیگران با مهر "متعصب" معرفی شده باشد، او تا زمانی که تلاش بکار نبرد، که با همان شدت عقیده و اندیشه خود، "عقیدت خود" را، بر دیگران با تعمیم زور بقبولاند، کاملاً حق خودش است. شاخص های حقوقی عمل خوب و بد انسان های عضو اجتماع باید در قانون نظام حاکم دولتی، تعیین گردد. در هر اجتماع، انسان های دارای خصوصیات انفرادی با کیفیت های مختلف، خوب و بد وجود دارد. صلح و آرامش یک اجتماع حتماً از جانب "مذهبی متعصب" موجود، در اجتماع، به مخاطره نمی افتد، طوری که در بالا ذکر شده است. پیروان مذهب ستون فقرات جامعه کلتوری را می سازد. نقش مذهب چه در تأریخ و چه در آینده، در حیات اجتماعی دارای وزن و سنگین بوده و خواهد بود. این نویسنده معتقد است که "دین" و "فرائض" آراء، یک معتقد انفرادی در عمل خود بنا بر باور و اعتقاد خود، اجرا می کند. او به امر هیچ قدرت دیگر، جز به امر "خدایش" نیازمند نیست. اما اینرا هم می داند که زندگی در یک دولت که "کثیرالادیان" هم بوده می تواند، که در آنصورت برای حفظ صلح و ثبات، جامعه به قوانین نیازمند است. همین نابغه، که تصاویر او را از سنین مختلف، می ببینید، راز اصلی حفظ امنیت جامعه و بالاخره به ماهیت امنیت تمام بشریت پی برده می گفته است: «جهان از جانب انسان هایی مورد تهدید قرار ندارد که مَقهور و مغضوب اند، بلکه از جانب کسانی به مخاطره روبرو است، که این شیطنت را اجازه می دهند.» ما حق نداریم که "دین" و "مذهب" را با "جنگ" و "مذهبیون" را با "جنگی" مهر بزنیم. اما اگر کسی برای رسیدن به "قدرت"، خودش ادعای "مذهبی" کند و از طریق "جنگ" امید رسیدن به قدرت داشته باشد، با موقف یک غیر مذهبی که هم چنان برای قدرت می جنگد، فرقی ندارد. بار دیگر تکرار می گردد، که نظام دولتی باید برای پیروان همه عقاید، چنان فضای زندگی را فراهم سازد که هیچ یک معتقد از جانب دیگر پیروان عقاید دیگر و دیگر اندیشان غیر از آنها، احساس خطر امنی، نداشته باشد. با تأسف که امنیت افراد حتی از جانب پیروان عقیدت خود او هم به مخاطره روبرو شده و شده می تواند. اگر کسی "تعصب" را تنها به کتگوری "مذهبیون" و یا "غیر مذهبیون" نسبت می دهد، اشتباه نا بخشودنی مرتکب می شود. نه "مذهب" باعث بروز دشمنی در اجتماع می شود و نه هم "مذهبیون" و یا "غیر مذهبیون" به زندگی پُر خصومت علاقمند اند. این بدان معنی نیست که "قدرت طلبان" تلاش نخواهند کرد، تا از پیروان مذهب، برای رسیدن به قدرت سوء استفاده نکنند. حرف بر سر اینست، که مدعیان قدرت و

حاکمیت، از چنین کتگوری های اجتماعی، به چه طریق کار می گیرند. این مفاهیم را نمی توان میراث کدام نژاد و یا یک



"من خدا را کاتب" (پانتهیست) تصور من می باشد، که از من خودم را "پانتهیست" (Pantheist) (رومیته از که خدا را بزرگ از کله نیروها و پندیده ما می باشد) تعریف کرده می توانم. من فقط با چنین مسئله برای فهم مندرجه ما خیلی بزرگ است. معجز است که با یک تشبیه جواب دهم روح انسان نمی تواند کائنات را "مشخص" (کتابت) کند، این قدرت از اینکه تا چه اندازه هم تعریف کرده باشد...



"ما در موقع یک طفل کوچک قرار داریم و به کتابخانه ها قدم می گذاریم، که دورهای آن تا سقف با کتاب ها، یا زمین های رویه پوشیده شده است. این طفل می داند، که کسی نباید این کتاب ها را نوشته باشد. او نمی داند که می و چگونه از زبان ها را می گوید، که به کتاب نوشته شده است. این طفل تعلیم نداده و این طفل یک پهلوان استرازیلی می باشد، که نمی گوید، لیکن همین ذهنش بگفتن می گردد. چنین به نظرم می آید که با برداشت معجز انسان در مملکت ها خدا باشد، خود بزرگ ترین و کلیدی ترین ما یک کائنات را می بیند، که فوق العاده و استرازیلی تعلیم یافته است و آن قوانین معجزانه می داند، لیکن ما قوانین را خیلی شعوب می فهمیم. فهم معجزانه ما، نمی تواند قوه استرازیلی و برابری آن درک و ثبت کند. "عقیده آاینشتاین". "عروج سوسیالیست آری بریک". "فهرست آثار آری بزرگ (1930)".

شخص دانست و صرف با ابراز تنفر از آن، از جامعه انسانی، همچو پدیده را زدود. درینجا این نقل قول، "البرت آاینشتاین" را هم بی ربط نمی دانیم:

درین راه، کسی که فارغ از "تعصب" باشد، که باز هم یک مفهوم نسبی است، کاملاً "منزه" از خطا و تمایل و کینه علیه دیگران را نمی توان به خوبی برای هر زمان یافت، باز هم این که اگر هیچ احساس ممانعت، در آموزش نداشته باشد و به این فکر نباشد، که فقط افکار پیشروان عقیده خودش را بشنود، می تواند از گنجینه های عظیم علمی، که بشریت در اختیار هر انسان قرار داده است، استفاده نماید. اما مهم اینست، تا در موارد استعمال این اصطلاح دقت لازم، به کار برده شود. در عین حال مصلحت اینست که مفاهیم و «ترمیولوژی های» تعریف شده بین المللی را، هر یک باید حین استعمال آن، با همان محتوا، در نظر داشته باشد، که در ادبیات جهانی مطابقت نشان دهد و با پذیرش "المعنی فی البطن الشاعر" باعث مغشوشیت در ارائه هدف نشود. با شنیدن عقاید دیگران باید توجه جدی داشت. هر کسی که خود شعوری معتقد باشد، با شنیدن عقاید دیگران، ممکن است، بر عقیدت خود، راسختر شود. کلمه "تعصب"، نمی تواند دو صفت متضاد «خوب» و «بد» توضیح گردد، قبل از اینکه وضعیت مشخص قابل بررسی در نظر باشد و هم چنان «تعصب» را نه باید با «اختلاف نظر» بخصوص، اختلاف در «نظرات سیاسی» که نسبت به آینده زندگی اجتماعی سنجیده می شود، اشتباه کرد. "تعصب" و "کینه علیه بیگانه"، پدیده ایست که فضای اعتماد انسانی را صدمه می زند، که نه باید شامل روحیه اخلاق انسانی، شود. اجتماع متفق، اجتماعی نیست که افراد آن، هیچ اختلاف در هیچ وقت و یا اعضای آن، تفاوت نظر نداشته باشند. تصویر هر جامعه، تا حدی نشان می دهد، که اتباع آن، تا چه حد، یکدیگر را "تحمل" می توانند. وجوه مشترک آنها مبتنی بر چه ارزش هاست. "البرت آاینشتاین" در مورد وضعیت و مفهوم "توافق کامل" می گوید: "یک شامی که، در آن حاضرین کاملاً متفق باشند، یک شام از دست رفته است." در عین زمان، نابعه بی نظیر، همواره تأکید می ورزیده است که: "نوع جدید تفکر لازم است، اگر بشریت ادامه زندگی می خواهد."

توصیه او برای هر فرد انسانی، این امر بوده است، که اگر بخواهند، نسبت به دیگران بهتر عمل کنند، موضوع "بازی" را زیر چشم داشته است و چنین بیان می دارد: "قواعد بازی را بیاموز و بعد نسبت به هر یک از دیگران، بهتر بازی کن". از محصول مغز متفکر، این نابعه، هرکس می تواند بنفع خود، بیاموزد. اما اگر شخصی را "تعصب" و "پیشداوری" منفور در قید داشته باشد، که بطور نمونه، علیه "یهود" کینه توزی و "تعصب" داشته باشد، ممکن، نخواهد از او بیاموزد. این نابعه، "متولد آلمان"، اما به صفت "آلمانی - سویسی - امریکائی" شهرت یافت و از "شهروند" معروف و شناخته شده جهان بوده است. موقف "ضد جنگ" داشته و انسان بی مثال بوده است. او مانند هر انسان شریف دیگر، پیوند های احساسی خود را با مردم "یهودی الاصل"

نسبت به موقف تاریخی آنها، توضیح نموده است. در رابطه با "هویت" خود، اظهار جالبی دارد، که در یک مقاله دیگر نیز، نقل شده است و تکرار احسن را گناه نمی دانیم: «هرگاه من با تینوری نسبت ام حق به جانب شناخته شوم، آلمانها خواهند گفت، که من آلمانی هستم، فرانسو ها خواهند گفت که من شهروند جهان هستم. هرگاه تینوری من غلط ثابت شود، فرانسوی ها خواهند گفت که من آلمانی هستم و آلمانها، خواهند گفت که من یهود هستم» ("البرت آینشتاین")

به معنی کامل "تعصب" زمانی پی خواهیم برد، که نخست به "آزادی" شخصیت انسان منفرد و "کرامت" او احترام داشته باشیم. اثر جدی موقف انسان انفرادی مستقل را، "آینشتاین" چنین تخمین کرده است: «از هیچ چیز دیگر در جهان، به آن پیمانته واهمه محسوس نیست، مانند نفوذ مرد هانی که از نگاه روح مستقل اند.» حال که ۶۵ سال از مرگ او می گذرد، تا جایی که گزارشات نشان، «تینوری نسبت» رد نشده است، بر اساس اظهارات او که در فوق ذکر شده است حال یادداشت قلمی او در باره "خدا"، در "داوطلبی ها" به قیمت ۳ میلیون دالر فروخته شده است.

انسان نو تولد در مقایسه با انسان دیگر، که در وضعیت مشابه قرار دارد، نه باید مورد "تبعیض" قرار گیرد. بر پیشانی این انسان، قبل از اینکه ازین دنیا و از اجتماع ماحول آن، چیزی می آموزد، در هیچ زمانی، نه باید، به نسبت رنگ جلد و سایر مشخصات طبیعی و بیولوژیکی او، نه "امتیاز" و نه هم "محرومیت" در اجتماع انسانی، به آدرس او "مهر" زده شود. اولاً مفهوم "تعصب" را باید خوب درک کرد و بعد، موضوع ارتکاب آنرا، که از جانب چه کسی سر می زند، با نام آن شخص یاد کرد و هیچگاه نه باید با منشاء "نژادی" و یا با "القاب"، درجات "تحصیلی"، چون "داکتر"، "ماستر"، "انجنیر"، "رئیس" و "وزیر" ارتباط داده شود. این خود اشتباه بزرگ است که در اذهان، مردم عوام، که از "تحصیل" و "پوهنتون" و یا تمام "فارغ التحصلان" آگاهی کامل ندارند، انتظار "مثبت" و یا "منفی" ایجاد کرد. عمل و نظر انسان و یا طرز تفکر او، حتماً با آنچه که آموخته است، ربطی ندارد. اینجا مسئله در آن نهفته است، که انسان در "نقش" خود، چه انجام داده است، نه اینکه احتمالاً چه چیز آموخته و در "ذهن" داشته است، که می توانسته است، انجام دهد، اما انجام نه شده است. همین نویسنده که درین مقاله، خود را در قید افکار انسانی او می یابد، دائماً تطابق "حرف" و "عمل" افراد را در مقیاس سنجش ها، در نظر می گیرد. آن نابغه که پروفیسر معروف بوده است، در باره پوهنتون ها و محتوای آموزش ها چنین اظهار نموده است: «"یونورستی ها" (پوهنتون ها) توده زیبای فضولات است، که بر آن گاه گاه هم یک نبات نجیبه نیز نمو می کند» آن مغز متفکر و نابغه شکسته نفس پر کار که خود می گفت که: «هیچ غم مشکلات ات را در مورد ریاضی نداشته باش، من می توانم تضمین کنم، که مشکلات من هنوز بیشتر است.»

از چنین افراد قبلاً، که نقش عملی آنان را ندیده باشند، معقول خواهد بود، هرگاه به شخصیت انسان انفرادی و به معنی و مفهوم «زندگی» او بر طبق فرموده "البر آینشتاین" نگریم که گفته است: «معنی زندگی در آن نهفته نیست که پیروزمند بود، بلکه با ارزش و مفید بود.» از جانب دیگر، آن نابغه هم چنان در رابطه با شخصیت چنین افاده می کند: "شخصیت بوسیله بیانات زیبای شخص، شکل نمی گیرد، بلکه با کار و محصول کار او"

هستند کسانی که دائماً بر عمل دیگران اعتراض دارند، و تقاضا دارند که همه باید به آنها گزارش کاری ارائه کنند و در برابر آنها، بدون تشخیص "جرم"، "توبه" کنند و از آنها، "طلب عفو" کنند. اما خود آنها را افساء نمی کنند و نمی گویند، که خود آنها کیانند و در کدام اجتماع و در تحت کدام تعهدات انسانی و اجتماعی و هم در کدام حاکمیت دولتی، بر طبق کدام مقررات، به کی و کجا گزارش داده اند؟ اگر متوجه "اشتباه" و "خیانت" دیگران اند، خود چه کرده اند؟

ما زمانی خواهیم توانست، به حقیقت نسبی، کمی تقرب حاصل کنیم، که مقدم بر همه در اجتماعی زندگی کرده بتوانیم که در آن، "احترام به کرامت انسانی"، "آزادی انفرادی"، "آزادی بیان" و "آزادی عقیده" و غیره حقوق استفاده از ارزش های کلتوری و فرهنگی، در سطر های فوقانی، حقوق معینه برای همه بدون محدودیت و تبعیض، قرار داشته باشد. از جانب دیگر، لازم است، هر فرد علاقمند به زندگی، باید بپذیرد که درک درست از "تعصب" و "پیشداوری" برای هر فرد، در حیات اجتماعی،

خیلی ضروری است. ما چهل سال است، که در بحران خونین بسر می‌بریم، اما، یا حاضر نیستیم و یا اینکه توان و قابلیت آنرا هم نداریم، که حد اقل عوامل و ریشه‌های "بحران" را درک کنیم. ما بیشتر، مباحث را بر شهرت و نام و نشان یک‌کعبه افراد و هم مقابله با "افراد" دیگر و تلاش در امر "سرکوب" و "تهدید" اشخاص متمرکز می‌سازیم، بدون اینکه کمترین توجه به مسایل اصلی و موضوع "، مبذول داریم و علل بروز بحران را تحلیل کنیم. اشتباهات "ذهنی" و "لغزیدن" در اندیشه‌های "راسیزم" به هر دلیلی که رخ دهد، عواقب ناگوار و غیر قابل‌ترمیم و غیر تلافی‌جویانه را با خود می‌داشته باشد. این نویسنده باورمند است، که تعصب و پیشداوری و مطلق‌گرایی، اعتبار و حیثیت "علمی" شخصیت‌ها و دانشمندان را نیز "ویران" کرده می‌تواند. درینجا باید اولتر از همه تأکید کرد، که "تعصب، تعصب است." مردود است، هیچ صفت خوب به آن راه نمی‌یابد. اما اگر، تعویل تعصب را از جانب "افراد" بررسی نماییم، ممکن بصورت نسبی، در شدت آن و یا در جدیت تعویل‌کننده، کمی تفاوت حس شده بتواند.

این هم درست است، که انسان‌هایی موجود باشند، که ممکن زندگی آنان را که دائماً، غرق در تخیل باشند، به پیش ببرند. متفکر، مخترع و فزیکدان معروف نیمه دوم قرن "نوزده" و اوایل قرن بیست، که با "تئوری نسبیت" و دیگر کشفیات و اختراعات در ساحه فزیک "نظری"، جهان ما را تغییر داد، یک زمان گفته بود، که "تخیل مهمتر است، از دانستن، زیرا دانستن محدود است." البته مشابه به آن، اظهار دیگری هم داشته است، که از جانب این نویسنده، ترجمه آن در برخی از "نقل قول‌های" او، در "آرینا افغانستان آنلاین" بدست نشر سپرده است. درینجا، به هدف تسهیل دوباره "نقل" می‌کنیم: «دو چیز بی‌نهایت است، کائنات و حماقت انسانی، اما در مورد کائنات تا اکنون کاملاً مطمئن نیستم.» در همین جهت، "پوپر" نیز چنین بیان می‌دارد: «از نگاه معلوماتی ما از همدیگر فقط کمی فرق داریم، در بی‌خبری بی‌حد ما، همه مساوی هستیم»

با پیشرفت‌های سریع السیر در ساحه علم و تخنیک، بر حجم "دانستن" انسان بطور نا متوازن، چنان افزایش، به عمل آمده است، که با وجود "بی‌نهایت نبودن" احتمالی آن "دانستن" بشر" در باره شناخت طبیعت و اجتماع انسانی و ماحول، هیچ انسان قادر به فرا گرفتن همه دانستنی‌ها، نخواهد بود. آنچه قابل درک است، اینست، که هر کس به اندازه امکان و توانمندی فردی خود، تمایل نشان می‌دهد، تا به حد اقل، در رابطه با "راز زندگی" آگاهی حاصل کند. چنین آگاهی‌ها را بطور عمده در دو کتگوری تقسیم کرده‌اند. یکی پذیرش معتقدات غیر قابل "تغییر" "دینی" و "مذهبی" است و دومی معلومات و "دانستنی" های "علمی" است، که درین بخش هم چنان، با گذشت زمان ماهیت و کمیت دانستنی، تغییر کرده می‌تواند.

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته‌ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می‌توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

تعصب را چگونه تعبیر می‌کنیم؟

Yusufi_akbar_۶۴_tasob_ra_tsche_gona_tabear.pdf